

خودشناسی در قرآن

سورهٔ کهف، آیه ۱

استاد حسین نوروزی

جلسهٔ ۳ (۵ آبان ۱۴۰۳)

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا»

همهٔ حمد مخصوص خداست؛ خدایی که کتاب را بر بندهٔ خود نازل فرمود و هیچ گونه انحرافی برای آن قرار نداد.

چرا خداوند قرآن را نازل فرموده؟

«الْحَمْدُ لِلَّهِ» خدای را سپاس؛ خدایی که کتاب را بر عبد خود نازل فرمود. چقدر باید خدا را شکر کنیم که کتاب را نازل فرموده است؟! حقیقت خیلی بلند و بالاست اما کتاب قرآن نازل شده است. اگر نازل نشده بود چه می‌کردیم؟ دست ما به آن جایگاه عالی و رفیع نمی‌رسید. ما در چاه بودیم و حقیقت در عرش اعلا. حقیقت در باطن عالم و محجوب به حجاب است؛ برای هر کسی قابل دسترسی نیست. اگر خداوند متعال این کتاب را نازل نکرده بود ما محروم می‌ماندیم؛ کودک می‌ماندیم و از بچگی بیرون نمی‌آمدیم. خداوند کتاب را بر عبد خود یعنی پیامبر خدا نازل کرد و پیامبر خدا آن را برای ما تلاوت فرمود تا ما از کودکی و بچگی بیرون بیاییم.

دو شرط لازم برای رشد انسان

بچه هم باید بچگی کند و هم باید رشد کند، بزرگ شود و از بچگی بیرون بیاید. اگر فقط بچگی کند و از بچگی بیرون نیاید؛ در نتیجه بچه به دنیا آمده و بچه زیسته است و بچه هم خواهد مرد؛ چون رشد نکرده و آدم نشده است. خری زاد و خری زید و خری مرد.

«وای از آن طفلان که پیری می‌کنند

لنگ مورانند و میری می‌کنند»

چنین بچه‌ای هیچ وقت بزرگ نمی‌شود؛ چون بچگی نکرده است تا بزرگ شود. افرادی که ادعای بزرگی کنند در عالم زیاد است. همه می‌گویند: «ما بزرگ شده‌ایم!» اما در حقیقت کسی بزرگ شده است که بچگی کرده و رشد هم کرده باشد؛ هر دو لازم است.

نیاز بچه به نازل شدن پدر و مادر!

خداوند متعال انسان را بچه آفریده است؛ وقتی از شکم مادر به دنیا می‌آید هیچ چیزی نمی‌داند؛ با این‌که دانستن صرفاً به معنای کمال انسان نیست اما همین علم و دانستن را هم ندارد؛ نمی‌داند چه بخورد!!

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا»

«و خدا شما را از شکم مادرانتان در حالی که چیزی نمی‌دانستید بیرون آورد»

این بچه از ابتدای بچگی نیاز به مراقبت دارد. اگر خدای متعال در ارتباط با کودکی جسم این بچه، پدر و مادر را نازل نکرده بود، چه می‌شد؟ پدر و مادر برای مدیریت امور بچه باید نازل شوند، پایین بیایند و سطح توقع و انتظار خودشان از کودک را پایین بیاورند. اگر بچه تازه به دنیا آمده باشد انتظاراتی از او دارند؛ وقتی یک ساله می‌شود انتظارات دیگری پیدا می‌شود؛ متناسب با رشد جسمی کودک سطح انتظارات پدر و مادر از او متفاوت می‌شود؛ هرچه کودک‌تر باشد، سطح انتظارات پدر و مادر پایین‌تر، نازل‌تر و مدارا با کودک بیشتر است. تا یک یا دو سالگی از بچه انتظار ندارند بگویند که دستشویی دارد. پدر و مادر مدیریت این بچه را به خودشان تحمیل می‌کنند. بچه‌ای که حتی نمی‌تواند بگوید دستشویی دارد. اصلاً نمی‌داند دستشویی چیست! چه اتفاقی می‌افتد؟! فقط بلد است بخورد؛ میک بزند. دیگر نمی‌داند چیزی که دارد می‌خورد مفید است یا نیست؟!

خداوند متعال این پدر و مادر را نازل کرده و تحمل مدارا کردن با کودک را به آن‌ها عطا کرده است. او را با عشق تحمل می‌کنند؛

«چون سر و کار تو با کودک فتاد

پس زبان کودکی باید گشاد»

این به رشد جسم کودک مربوط می‌شود. همه انسان‌ها رشد معنوی، روحانی و الهی هم دارند. در بدو تولد صفر هستند اما کم‌کم همراه با رشد جسمی، رشد معنوی هم اتفاق می‌افتد و به مرحله عقل و مرز تعقل می‌رسد. البته مرز تعقل به معنای تعقل نیست؛ چون هنوز نمی‌داند حق و باطل چیست؟

درست و غلط چیست؟ دنیا کجاست؟ آخرت کجاست؟ برای چه خلق شده است؟ کجا بوده است؟ این‌جا کجاست؟ بنابراین باید با او مدارا کنند؛ از نظر معنوی و روحانی کودک است.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِي الْكِتَابَ»

خداوند متعال کتاب را بر پیامبر نازل کرد که به واسطه این کتاب، پیامبر خدا برای بشر پدری و مادری کند؛ با انسان‌ها مدارا کند و راه بیاید. انسان‌ها نمی‌فهمند؟ پس باید متناسب با سطحی که هستند با آن‌ها رفتار کرد. از نظر معنوی هنوز بچه است؛ چقدر از بچه انتظار است؟ باید همان اندازه از او انتظار داشت.

بچه باید بچگی کند!

بچه باید بچگی کند. این نکته بسیار مهم است. اگر بچه، بچگی نکند از نظر جسمی هم رشد نمی‌کند. خواب بچه بیشتر از خواب بزرگسال است چون رشد جسمی بچه در خواب اتفاق می‌افتد. زمان بیداری کودک فقط به اندازه‌ای است که شیر می‌خورد؛ باقی وقت را می‌خوابد. در بعد معنوی و روحانی تا وقتی که بچه است باید بخوابد اگر نخوابد بچگی نکرده است یعنی باید غافل باشد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «النَّاسُ نِيَامٌ» مردم خواب هستند. باید بخوابد البته به معنای خواب جسمی نیست بلکه منظور خواب غفلت است. مردم خواب هستند یعنی همه غافل هستند هنوز بیدار نشده‌اند. خدا انسان را کودک آفریده است اما قرار نیست کودک بماند اما باید کودکی کند.

بچه باید بخوابد؛ بازی کند و سرگرم باشد. پدر و مادر باید برای سرگرم کردن بچه‌ها وقت بگذارند همان‌طور که برای خواباندن بچه وقت می‌گذارند. بچه را روی پای خود می‌گذارند و تکان می‌دهند یا بغل می‌کنند و راه می‌برند تا بخوابد. نمی‌گویند: «باید بیدار باشد! بیداری خوب اما خوابیدن بد است!» بلکه بالاتفاق همه می‌گویند: «بچه باید بخوابد! اگر بخوابد بزرگ می‌شود؛ رشد می‌کند و سالم می‌ماند!» اگر بچه نخوابد او را پیش دکتر می‌برند می‌گویند: «این بچه نمی‌خوابد! خواب ندارد!» پس به او دارو می‌دهند که بخوابد.

انبیاء، پدر و مادر معنوی

در بعد معنوی نسبت انبیاء الهی با ما مانند نسبت پدر و مادر است. چرا که ما در بعد معنوی هنوز بچه هستیم. باید بخوابیم، غافل باشیم و سرگرم شویم. بسیاری از دستورات دینی ما برای سرگرمی و

خواباندن انسان‌ها است برای این‌که بخوابیم و غافل شویم؛ در غیر این صورت رشد نمی‌کنیم و بزرگ نمی‌شویم.

«إِنَّمَا الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ» دنیا محل لهو و لعب است. «التَّائِسُ نِيَامٌ» مردم هم که خواب هستند. آیا نباید خواب باشند؟ انسان‌ها باید تا یک مقطعی خواب باشند اما از یک مقطعی به بعد دیگر باید بیدار شوند. نمی‌شود فقط بخوابی. می‌گویند بچه تا یک سنی باید بخوابد اما از جایی به بعد اگر بیشتر بخوابد او را پیش دکترا می‌برند؛ می‌گویند: «آقا این از خواب بیدار نمی‌شود! فقط می‌خورد و می‌خوابد!» چنین فردی هیچ چیزی یاد نمی‌گیرد؛ اصلاً رشد نمی‌کند. دو سالش شده است اما هنوز راه نمی‌رود. می‌گویند: «مشکل دارد! درمان می‌خواهد!»

اینجاست که می‌گوییم: «عدل به معنای قرار گرفتن هر چیز در جای خودش است» آیا غفلت خوب است یا بد؟ برای چه کسی خوب است؟ برای بچه خوب است؛ بچه باید غافل باشد؛ اگر غافل نباشد کوشش ندارد که هوشیار باشد. خیلی از آدم‌بزرگ‌ها هم کوشش ندارند! «التَّائِسُ نِيَامٌ» مردم خواب هستند. یکی از برنامه‌های انبیاء الهی همین است. اصلاً دین همین است. یکی از معانی مهم دین که کثیر الاستعمال است، دین به معنای آیین و روش است؛ برای سرگرم کردن انسان‌ها و بشر است! انسان‌هایی که در خواب غفلت هستند و هنوز وقت بیداری آن‌ها نرسیده است.

دین، سرگرمی جهت‌دار و برنامه تربیت انسان!

چقدر ما برای بازی کردن بچه‌ها برنامه داریم؟ بچه‌ها احتیاج به بازی دارند. در مدرسه هم زنگ بازی دارند. قبل از این‌که وارد مدرسه شود، پیش‌دبستانی می‌رود؛ قبل از این‌که وارد پیش‌دبستانی شود به مهد کودک می‌رود. مهد کودک برای بازی بچه‌ها برنامه دارد که چه بازی‌هایی کند که مفیدتر باشد. می‌پرسی: «مگر بازی هم فرق می‌کند؟» بله! فرق می‌کند. برنامه مهد کودک‌ها با هم متفاوت است. شما مهد کودک‌ها را می‌گردی ببینی کدام یک از گردانندگان مهد کودک، عاقل‌تر و فهمیده‌تر هستند. آقا بچه می‌خواهد بازی کند؛ آیا به عقل نیاز دارد؟! خیر! نیاز ندارد!! باید بازی کند. آیا می‌تواند هر بازی‌ای کند؟ نه! هر بازی‌ای نمی‌شود. بعضی از بازی‌ها خطرناک است. نباید بازی‌های خطرناک کند. نوع بازی باید به‌گونه‌ای باشد که به تدریج که موجب رشد بچه بشود و کم‌کم بی‌نیاز از بازی کردن شود؛ نه این‌که همین‌طور بازی کردن ادامه پیدا کند تا بمیرد. این‌که باعث رشد نیست. مهد کودک محل بازی بچه است اما برنامه بازی باید عاقلانه و حکیمانه باشد.

دانشمندان بزرگ دنیا می‌نشینند برای تربیت کودک برنامه‌ریزی می‌کنند که چگونه بچه‌ها را سرگرم کنیم که این سرگرمی موجب رشد آن‌ها شود نه باعث توقف آن‌ها. کار دین این است. خداوند متعال

حکیم است؛ دیگر حکیم‌تر از خدا نداریم. خداوند حکیم، دین را فرستاده و نازل کرده است به عنوان برنامه‌ای برای تربیت انسان‌ها از کودکی به سوی معنویت و بزرگی و انسان بالفعل شدن. «أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِهِ الْكِتَابَ» نازل شده است.

چه کسی این برنامه را نوشته است؟ خداوند! خداوند چقدر بالا است؟! برای چه کسی نوشته است؟ برای بچه‌ها که خود ما انسان‌ها هستیم؛ همه انسان‌ها بچه هستند. این بچه‌ها باید بچگی کنند؛ بازی کنند؛ سرگرم شوند و غافل باشند؛ اما نباید بازیگوش شوند و در این سرگرمی‌ها متوقف شوند. سرگرمی باید جهت‌دار باشد. برای بچه‌ها کارتون درست می‌کنند؛ برنامه کودک می‌سازند که جهت داشته باشد. چه کسی آنرا درست کرده است؟ وقتی بچه این کارتون را تماشا می‌کند چه نتیجه‌ای از کار در می‌آید؟ جهتش به کدام سمت است؟ آیا سر از جهنم یا سر از بهشت در می‌آورد؟

دین، نظام آموزش و پرورش عقلی

تمام آموزه‌های دینی ما و آیات قرآن برای تربیت انسان‌ها است؛ کل دین نظام آموزش و پرورش می‌شود. آموزش و پرورش که مسیر آن برای رسیدن به عقل است نه رسیدن به علم!

نظام آموزش و پرورش کشور ما و هر کشور دیگری برای رشد علمی است. اما کار انبیاء این نیست. دین خدا برای این نازل نشده است بلکه برای این است که رشد عقلی حاصل شود. انسان‌ها به مرز تعقل برسند و با تعقل صحیح و عقیده‌های درست و آدرس‌های صحیح، مسیر حق را طی کنند تا وارد بهشت شده و بهشتی، الهی، انسانی و سعادت‌مند شوند و به هدفی که خداوند متعال برای آن‌ها خلق کرده است نائل شوند و برسند. نباید بی‌راهه بروند.

این مجموعه دین که نظام آموزش و پرورش است برای رشد عقلانی، ایمانی و یقین بشر است؛ برای این است که به درجه‌ی آخر یقین برسند. چرا می‌گوییم قرآن نازل شده است؟ برای این‌که ما نازل و پایین هستیم. اگر نازل نشود چگونه می‌خواهد دست ما را از پایین بگیرد و بالا ببرد؟ نمی‌توانند از پایین ما را بالا ببرند. باید از بالا دست ما را بگیرند اما باید پایین بیایند که بتوانند ما را بالا ببرند. باید ریسمان «حبل المتین» را که اولیاء خدا هستند پایین بفرستند که دست ما را بگیرند و بالا بکشند.

«فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى»

بی تردید به محکم‌ترین ریسمان چنگ زده است

قرآن پایین آمده تا ما را بالا ببرد

کسانی که پایین هستند نمی‌توانند ما را بالا بکشند. چون خودشان پایین هستند. کسی که بالا است، وقتی پایین می‌آید می‌تواند ما را بالا ببرد چون خودش بالا است. دست خود را پایین آورده است که دست من و شما را بگیرد. «أَنْزَلَ الْكِتَابَ» کتاب را پایین آورده است که ما را بالا ببرد.

دو جمله شد: جمله اول پایین آمده است «أَنْزَلَ»؛ جمله دوم بالا ببرد. خیلی‌ها به جمله اول توجه نمی‌کنند؛ خیلی‌ها هم به جمله دوم توجه نمی‌کنند. خیلی‌ها هم می‌گویند: «أَنْزَلَ پایین آمده است!»؛ خیلی‌ها هم می‌گویند: «خب خیلی بالاست!» درست است که پایین آمده است اما قرار نیست پایین بماند. پایین آمده است که ما را بالا ببرد.

تعصب دینی

یکی از آسیب‌های مهم دینی این است که ما با تمسک به آیات قرآن که پایین آمده است همین پایین می‌مانیم و بالا نمی‌رویم! پله اول قرآن را سفت چسبیدیم و روی آن ایستاده‌ایم. هرچه می‌گویند: «پای خود را بلند کن روی پله دوم بگذار!» می‌گویند: «من پایم را از روی پله‌های قرآن بلند کنم؟ هرگز!» آقا این قرآن نردبانی است که خدا در چاه ظلمت دنیا برای ما فرستاده است. که ما از آن بالا برویم؛ اگر پای خود را از روی پله اول برنداری نمی‌توانی از دیگر پله‌ها بالا بروی. اولاً باید پای خود را روی پله بگذاری اما وقتی پای خود را روی پله گذاشتی دیگر نباید تعصب داشته باشی و روی پله اول بمانی؛ بگویی: «امکان ندارد پایم را از روی پله اول بردارم!» چرا؟ چون پله‌های بعدی را نمی‌بینی؛ قرآن را نمی‌شناسی! نمی‌دانی قرآن نازل شده است؛ خیال می‌کنی قرآن عالی عالی و آخر آخر است. آقا این‌طوری نیست. قرآن، پله پله است. پله اول دارد؛ پله آخر هم دارد.

«لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»

و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن است

همه چیز در قرآن هست. یک آیه را گرفته‌ای، دیگر ول نمی‌کنی. آقا این آیه برای بچه‌ها است. نه فقط یک آیه بلکه ده‌ها آیه را گرفته‌ای و دیگر ول نمی‌کنی. نصف بیشتر قرآن برای بچه‌ها است. چرا؟ برای این‌که قرآن نازل شده است. چرا نازل شده است؟ چون خود قرآن می‌فرماید: «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» یعنی اکثر آدم‌ها فهم، شعور و عقل ندارند؛ بچه هستند؛ من باید با آن‌ها همراهی و مدارا کنم و کنار بیایم. پس می‌گوییم پیمان را روی پله‌های نردبان قرآن نگذاریم؟! بگذار اما بلند کن؛ یک‌جا نمان! متوقف نشو! اگر پایت را برنداری، یعنی بی‌دین نشوی، نمی‌توانی بالا بروی. دین که فقط یک پله ندارد بلکه پله‌های

متعدد دارد. قرآن پله های متعدد دارد. باید پای خود را از روی پله قرآن برداری. چگونه پایم را از روی پله قرآن بردارم؟! چگونه بی‌دین شوم؟! بله دین کودکی داریم. باید از دین کودکی انصراف بدهی؛ تا کلاس اول را رها نکنی، نمی‌توانی کلاس دوم بروی.

بعضی‌ها تعصب دارند. می‌گویند: «من همان کلاس خودمان را می‌خواهم!» می‌گویند: «آقا شما دیگر رشد کردی و بزرگ شده‌ای. باید کلاس دوم بروی!» می‌گویند: «نه! کلاس‌مان جایش خوب بود! همان‌جا را دوست دارم! همان معلم خودمان را می‌خواهم! باید همان معلم کلاس اول بیاید. با این معلم جدید نمی‌توانم ارتباط برقرار کنم!» برای بچه سخت است. نمی‌خواهیم بزرگ شویم و رشد کنیم. اگر با کلاس اول خداحافظی نکنی، نمی‌توانی به کلاس دوم بروی. وقتی داری راه می‌روی اگر پای خود را از جایی که هست بر نداری نمی‌توانی جلوتر بروی. باید پای خود را بلند کنی که بتوانی جلو بگذاری. این‌جا نشسته‌ای و هیچ حرکتی از تو سر نمی‌زند؛ باید بلند شوی! می‌گویند: «پایم را از روی پله‌های نردبان قرآن بردارم؟» بله! باید برداری. می‌گویند: «آخر بی‌دین می‌شوم!» خب بشوی. راه کمال و سعادت تو این است. نظام آموزش و پرورش دین همین است. همه نظام‌های آموزش و پرورش همین است. شما کلاس به کلاس و پایه به پایه جلوتر می‌روی؛ پایه قبلی را رها می‌کنی و وارد پایه بالاتر می‌شوی! وقتی وارد کلاس پنجم شدی بچه‌های کلاس اول را مسخره می‌کنی. شما این کار را نکردید؟! آیا کلاس پنجمی‌ها، اولی‌ها را مسخره نمی‌کنند؟! به آن‌ها می‌خندند.

در روایت دستور داریم کسانی که درجه بالاتر ایمان هستند درجات پایین‌تر ایمان را مسخره نکنند چون اگر شما آنها را مسخره کنید آن وقت کسانی که بالاتر از شما هستند هم شما را مسخره می‌کنند. چرا همدیگر را مسخره می‌کنید؟ همدیگر را درک کنید. به این توجه کن که خود تو هم یک روز همان‌جا بودی. همین‌جا هم که هستی محل مسخره عده‌ای دیگر است. یک روزی از همین‌جا هم باید عبور کنی. اگر تو او را مسخره کنی در واقع مسیر حرکت و رشد را مسخره کرده‌ای؛ درک نکرده‌ای یعنی همین‌جا که هستی متوقف شده‌ای؛ دیگر نمی‌خواهی به پله بعدی بروی.

چرا بعضی متدینین اینقدر خشک، متحجر، متعصب و متنسک هستند؟ همه این الفاظ فحش‌های علمی بود. برای همین تشدید این کلمات را محکم گفتیم. همه این کلمات هم تشدید داشت. عجیب و بسیار جالب است.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:

«قَطَعَ ظَهْرِي اثْنَانِ : عَالِمٌ مُتَهْتِكٌ ، وَ جَاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ»

دو کس پشت مرا شکستند: عالم پرده در و عابد نادان.

هر دو تعبیر در یک دست و یک قالب است. این همان جمله‌ای است که بیان کردیم. به‌گونه‌ای می‌فرماید که لااقل ما تکانی بخوریم. ای متنسک! ای متهتک! حرکت کن! متوقف نباش! ای متعصب! تعصب نداشته باش! آقا بالاتر از این دینی که تو داری و می‌فهمی هم دین هست! بفهم! «اسمع افهم» چه کنیم که بدیهیات دین مورد غفلت است. این مسائل بدیهیات دین است.

چرا خیلی‌ها دین‌گریز می‌شوند؟

قریب به اتفاق کسانی که دین زده، منزجر و بی‌دین می‌شوند به‌خاطر این است که به آدم‌های متنسک یا متهتک نگاه می‌کنند. به آیاتی نگاه می‌کند که به او مربوط نمی‌شود. می‌گوید: «بین این آیات می‌گوید این کار را انجام بده!» در حالی‌که این آیه اصلاً به او مربوط نمی‌شود. حالا چرا آدم‌ها این‌گونه می‌شوند؟ به‌خاطر آسیب‌هایی که در معرفی دین وجود دارد. کسانی که مدعی دین‌شناسی هستند؛ خودشان دین را نشناخته‌اند؛ خودشان متوجه نیستند که این دین نظام آموزش و پرورش است. هم آموزش و هم پرورش دارد؛ تربیت می‌کند؛ کلاس‌های متعدد دارد؛ فقط یک کلاس ندارد؛ مترتب بر همدیگر است. کلاس اول؛ بعد کلاس دوم، کلاس سوم و... الی آخر! خداشناسی مراتب دارد. بچه به یک شکل خدا را می‌شناسد؛ عارف بالله هم به شکلی دیگر خدا را می‌شناسد.

بسیاری از علمای دینی ما که به حساب خودشان درجات عالی حوزوی را هم طی کرده‌اند مراتب عالی خداشناسی را نفی می‌کنند و اولیاء خدا را مرتد می‌دانند. می‌گویند: «آن‌ها اصلاً خدا را قبول ندارند!» درست هم می‌گویند چرا که خدای بچگی تو را قبول ندارد. بله! باید هم قبول نکند. اصلاً باید از این خدا عبور کند تا به آن خدا برسد. اگر همین مطلب را به بچه‌ها بگوییم می‌گوید: «مگر چند خدا داریم؟! خلی خدا داریم. خدای خیلی‌ها پول، شهوت، قدرت، ریاست، پست و مقام و... است؛

اکثر انسان‌ها در مسیر معنوی، کودک هستند

شما خودتان را جای خدا بگذارید؛ کمی بالاتر بیاییم شاید فهم‌مان کمی باز شود. موجوداتی را به نام انسان خلق کردی که وقتی به دنیا می‌آیند بالاتفاق بچه هستند؛ نفهم، بی‌شعور و حیوان بالفعل هستند. این الفاظ فحش نبود بلکه واقعیتی است که صرفاً آن‌را بیان کردیم؛ اما موقعی که آدم عصبانی است و از این الفاظ استفاده کند؛ این الفاظ فحش به حساب می‌آید؛ اما الان به‌طور معمولی داریم واقعیت را می‌گوییم. واقعیت همین است. بچه نمی‌داند کجا دستشویی کند! نمی‌داند چه چیزی بخورد! «لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» هیچ چیزی نمی‌دانست. این خبر از واقعیت است.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «الْأَنسَ كُتُّهُمُ بِهَائِمٍ» همه مردم حیوان هستند؛ سه مرتبه این را می‌فرماید! یعنی باید بدانی که کجا بودی و حالا داری کجا می‌روی. بهائم بودی یعنی حیوان بالفعل بودی. غیر از خوردن، خوابیدن، بازی، سرگرمی و غفلت هیچ چیز دیگر نبود. همه همین هستند. سپس می‌فرماید: «إِلَّا قَلِيلاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» مگر تعداد کمی از مؤمنین که از مرحله حیوانیت به سوی انسانیت حرکت کرده و انسان شده‌اند. اول که به دنیا می‌آید انسان بالفعل نیست بلکه انسان بالقوه است یعنی می‌تواند انسان شود. قرآن می‌فرماید: «اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» انسان نشده‌اند یعنی بهائم و حیوان هستند حالا خداوند انسان‌ها را این‌گونه خلق کرده است که خودش در قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ» انسان‌ها همه در ضرر، زیان و خسران هستند. شما خودت را بگذار جای خدا، انسان را این‌گونه خلق کردی حالا می‌خواهی برای او کتاب نازل کنی و پایین بیاوری؟! کتاب بیاوری راهنما بیاوری دستورالعمل بدهی.

مُدَارَا

شما به بچه چه دستورالعملی می‌دهی؟ چه برخوردی می‌کنی؟ با بهائم و حیوانات چه برخوردی می‌کنی؟ «الْأَنسَ نِيَامٌ» همه خواب هستند. در عالم خواب و غفلت چه کار می‌کنی؟ چه برنامه‌ای می‌دهی؟ باید برنامه‌ای به او بدهی که با خواب بودن، بهیمة بودن و بچه بودن او سازگار باشد. باید با او مدارا کنی! حضرت فرمود:

«نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا بِمُدَارَاةِ النَّاسِ»

همه ما انبیاء بالاتفاق، امر شده‌ایم که با مردم مدارا کنیم. چه کسی با چه کسی مدارا می‌کند؟ کسی که از بالا می‌آید با کسی که پایین است مدارا می‌کند. باید تحمل کنیم تا کم کم بچه بزرگ شود. هم بچگی کند؛ هم سرگرم باشد و هم در این مرحله نماند؛ به تدریج رشد کند، بالا بیاید و بزرگ شود. اگر شما جای خدا بودی غیر از این عمل می‌کردی؟ باید همین کار را می‌کردی.

«چون سر و کار تو با کودک فتاد

پس زبان کودکی باید گشاد»

پیغمبر خدا فرمود: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ» من و علی دو پدر این امت هستیم. پدر با فرزندانش چگونه رفتار می‌کند؟ پایین می‌آید؛ نازل می‌شود؛ با زبان کودکی با ما حرف می‌زند؛ حالا شما انتظار داری قرآن با زبانی غیر از زبان کودکی با ما حرف زده باشد؟ باید سطح انتظارمان را از قرآنی که نازل شده با واقعیت هماهنگ و منطبق کنیم. قرآن نازل شده است.

وقتی قرآن بهشت را توصیف می‌کند، بعضی‌ها خیال می‌کنند دارد حقیقت را می‌گوید. در حالی که این حقیقت نیست. این که قرآن نازل شده است حقیقت است! کجای کار هستی؟ می‌گوید: «نه! مگر می‌شود قرآن نازل شود؟!» چرا قرآن نازل نشده باشد؟ مگر من و تو پایین نیستیم؟! آیا ما بالا هستیم؟ ما پایین هستیم. ما وقتی به دنیا آمدیم پایین پایین بودیم. قرآن باید نازل بشود. باید هم این‌گونه با ما حرف بزند. باید بهشت و جهنم را این‌گونه توصیف کند. باید به‌گونه‌ای توصیف کند که ما که پایین هستیم بفهمیم. برای بچه قابل درک باشد.

بهانه برای بی‌دینی

می‌گوید: «نه! من دیگر بچه نیستم!» بعد از دین زده می‌شود می‌گوید: «این دین و قرآنی که بهشت و جهنم را این‌گونه معرفی می‌کند ما بهتر از این را در دنیا داریم!» نمی‌فهمد که قرآن دارد در حد بچه سخن می‌گوید. برای بچه‌ها دارد می‌گوید؛ این دین کودکانه است. تو به دین کودکانه نگاه می‌کنی و می‌گویی: «من این دین را قبول ندارم!» خب اگر قبول نداری برو دین بعدی را بگیر. بالاتر هم دارد. می‌گوید: «من دنبال همین بودم! بهانه‌ای پیدا کنم از دین بیرون بزنم!» می‌رود بی‌دین می‌شود. خیال می‌کند به خدا ضربه می‌خورد؛ اما:

«گر جمله کائنات کافر گردند

بر دامن کبریا نشیند گرد»

خودت باید بخواهی که رشد کنی. دین مراحل، مراتب و درجات دارد. ایمان درجات دارد؛ به یقین که برسد آن هم درجات دارد. حالا آقا از گرد راه رسیده می‌گوید: «من درجه اول ایمان را قبول ندارم! این اشکال به آن وارد است!» خب درجه دوم ایمان بیا. ایمان مراحل دارد که باید طی شود. می‌گوید: «درجه اول ایمان هنوز حجاب دارد!» خب باید حجاب داشته باشد. درجه دوم هم حجاب دارد؛ درجه دهم هم حجاب دارد. می‌گوید: «نه! این‌ها به درد نمی‌خورد!» چرا به درد نمی‌خورد؟! به درد می‌خورد؛ چرا که پله‌های نردبان است. اگر پایت را روی آن‌ها نگذاری و بالا نیایی به پشت بام نمی‌رسی. از همین جاها باید عبور کنیم. می‌گوید: «آخر این شرک است!» نه این که تو از اول در درجه اعلاص بودی؟! بله! تو از شرک حرکت کردی و به این‌جا رسیدی.